



Studies on Understanding Hadith

P-ISSN: 2588-3895

E-ISSN: 2588-4417

DOI: 10.30479/mfh.2022.2833



Function of Short Stories in Thematic Narration of Common Jurisprudential Hadiths

Bibi Zeinab Hosseini^{1*}

Alieh Rezadad²

Seyyed Sajjad Gholami³

Abstract

The comparison of Shia and Sunni jurisprudential hadiths shows that a significant part of Shia jurisprudential hadiths have been almost completely narrated in the form of short stories in Sunni hadith communities. The characters of these short stories are people like Abu Hurairah, Ibn Omar, Ayesha and Ibn Abbas who, in many ways, cannot be narrators of a large volume of prophetic tradition. The accuracy in the history of Shia and Sunni hadith and the transformation of the hadith transmission process from storytelling in the first century to the transmission of jurisprudential traditions in the second century shows the influence of retribution on the quality of the process of hadith transmission and the chain of transmission in the second century Hijri. Retribution had a deep political-religious influence in the society of Iraq and the Levant. The act of retribution had caused the formation of a community with special demands in Iraq and the Levant, which forced the scholars to use the method of narrating jurisprudential hadiths in the form of short stories to revive the prophetic tradition.

Keywords

Short Story, Storytellers, Narrators, Thematic Narration, Common Jurisprudential Hadith.

Article Type: Research

1. Responsible Author, Associate Professor of Theology Department, Farhangian University, Tehran, Iran. Email: Zhosseini1400@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Farhangian University, Tehran. Iran. Email: a.rezadad@cfu.ac.ir

3. Assistant Professor of Theology Department of Yasouj University. Email: s.gholami@yu.ac.ir

Received on: 01/11/2021 Accepted on: 13/09/2022

Copyright © 2022, Hosseini, Rezadad & Gholami

Publisher: Imam Khomeini International University.





شماره چاپی: ۲۵۸۸-۲۸۹۵
شماره الکترونیکی: ۲۵۸۸-۴۴۱۷

DOI: 10.30479/mfh.2022.2833

مطالعات فقه حدیث



نقل به معنای احادیث فقهی مشترک با استفاده از داستان‌های کوتاه

بی‌بی زینب حسینی^{۱*}
علیه رضاداد^۲
سیدسجاد غلامی^۳

چکیده

مقارنه روایات فقهی شیعه و اهل سنت، نشان می‌دهد، بخش قابل توجهی از روایات فقهی شیعه، با اندکی تفاوت در قالب داستان‌هایی کوتاه، در جوامع حدیثی اهل سنت، نقل به معنا شده‌اند. شخصیت این داستان‌های کوتاه، اشخاصی چون ابوهریره، ابن عمر، عائشه و ابن عباس هستند که به جهات متعددی نمی‌توانند، راوی حجم وسیعی از سنت نبوی باشند. دقت در تاریخ حدیث شیعه و اهل سنت و تحول فرایند نقل حدیث، از قصه‌گویی در قرن اول به نقل روایات فقهی در قرن دوم، نشان‌گر تأثیر قصه‌گویان، در کیفیت فرایند نقل حدیث و اسناد، در قرن دوم هجری است. قصه‌گویان تأثیر عمیق سیاسی-دینی، در جامعه عراق و شام داشتند. فعالیت ایشان، سبب تربیت جامعه‌ای با مطالبات ویژه، در عراق و شام شده بود که محدثان را وادار کرد، برای احیای سنت نبوی، از روش نقل احادیث فقهی، در قالب داستان‌های کوتاه بهره ببرند. در نتیجه اصحاب حدیث با استفاده از ابزار داستان‌های کوتاه، روایات فقهی که در قرن دوم، از امام صادق (ع) آموخته بودند، را در قالب داستان‌های کوتاه، نقل به معنا کردند.

کلیدواژه‌ها

داستان کوتاه، قصه‌گویان، محدثان، نقل به معنی، حدیث فقهی مشترک.

نوع مقاله: پژوهشی

۱. دانشیار گروه الهیات دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران (نویسنده مسئول). Zhosseini1400@gmail.com

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. a.rezadad@cfu.ac.ir

۳. استادیار گروه الهیات دانشگاه یاسوج. s.gholami@yu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۲



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۱. طرح مسأله

یکی از مهم‌ترین وظایف مسلمانان، حفظ سنت نبوی و انتقال آن به نسل‌های آینده بوده است، روایات متعددی از زبان پیامبر اکرم (ص)، دال بر اهمیت نقل روایات و فهم آن، صادر شده است. مانند: «خداوند رحمت کند، بنده‌ای را که سخن من را شنید و آن را درک کرد و روایت را به کسی که آن را نشنیده رساند» (ابن حیون، ۱۳۸۵ق، ۱: ۸۰).^۱ اما اجرای فرمان حکومتی منع از نقل و نگارش سنت نبوی، در سده نخست هجری، سبب از بین رفتن تراث مکتوب روایات فقهی اهل سنت گردید (بخاری، ۱۴۲۲ق، ۶: ۹؛ صنعانی، ۱۴۰۳ق، ۵: ۴۳۸؛ نسائی، ۱۴۲۱ق، ۷: ۲۵۴). عمر بن خطاب در دستوری حکومتی، به سرزمین‌های اسلامی چنین نوشت: «هرکس در نزد او از روایت چیزی است، آن را نابود کند».^۲ تا زمان حکومت عثمان بن عفان، تنها برخی روایات بازمانده از سنت نبوی در زمان خلافت ابوبکر و عمر، اجازه نقل شفاهی داشت و در طول سده نخست هجری، برگزاری هر نوع جلسه فقهی و بیان احکام سنت نبوی ممنوع بود و تنها کسانی اجازه فتوی داشتند که نماینده حکومت بودند و ایشان نیز بر اساس رأی و قیاس، فتوا می‌دادند (خریف، ۲۰۰۸م، ۳۰؛ عاملی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۷۹؛ ملاح، ۲۰۰۹م، ۷۷).

به صورت کلی می‌توان گفت: سنت نبوی در سده نخست هجری، متروک بود. اندیشه قرآن بسندگی (مزی، ۱۴۱۳ق، ۲۳: ۵۶۶)، مبارزه جدی با سنت نبوی توسط حجاج بن یوسف ثقفی و سایر حکام اموی (نسائی، ۱۴۲۱ق، ۵: ۲۷۹؛ بخاری، ۱۴۲۲ق، ۶: ۹؛ ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ۳: ۲۰۶؛ ابن عبدالبر، ۲۰۰۰م، ۱: ۶) و استفاده از رأی و قیاس به صورت گسترده در عراق، سبب گردید، پس از گذشت یک قرن از ظهور اسلام، اطلاعات فقهی مسلمانان بسیار ناچیز باشد و بسیاری از احکام، حتی احکام ساده و بدیهی نیز ناشناخته بماند. برخی از نصوصی که نشان‌گر ترک سنت نبوی در جامعه اسلامی در سده نخست هجری بود، از این قرار است: مالک بن انس گفت: «من از سنت نبوی در بین مردم تنها اذان نماز را می‌شناسم». ابن زبیر نیز می‌گفت: «تمامی سنت نبوی حتی نماز تغییر کرده است» و این جمله در بین اصحاب حدیث شهرت داشت که؛ «از اسلام چیزی جز اسمش باقی نمانده است».^۳

۱. «فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَبَلَّغَهَا إِلَى مَنْ يَسْمَعُ».

۲. «كَتَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى الْأَمْصَارِ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْهَا فَلْيَمْحَهُ» (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ۳: ۲۰۶).

۳. «قَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ: مَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكَتُ النَّاسَ عَلَيْهِ إِلَّا التَّوَدَّاءَ بِالصَّلَاةِ» (مالک بن انس، ۲۰۰۴م، ۲: ۹۹)، «الْأَخْرَجَ الشَّافِعِيُّ مِنْ طَرِيقِ وَهَبِ بْنِ كَيْسَانَ، قَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَبْدَأُ بِالصَّلَاةِ قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ قَالَ: «كُلُّ سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ غُيِّرَتْ، حَتَّى الصَّلَاةِ.» (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۲۶۹)، «لَمْ يَبْقَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ» (يعقوب، ۱۴۲۱ق، ۱۸۰).

با این وجود، در دوره بعد، در اواسط سده سوم هجری، حجم انبوهی از روایات فقهی، یعنی زمانی کمتر از صد سال، از دوره پیشین، در کتب حدیثی اهل سنت، اعم از: صحاح، سنن، مسانید و مصنفات ثبت گردید. ثبت این حجم از روایات این پرسش را ایجاد می کند که چگونه و از چه طریقی، حجم انبوه این روایات، به دست محدثان قرن سوم هجری رسیده است؟

همچنین، متن بسیاری از روایات فقهی نیز به گونه ای است که خواننده، در وقوع داستان هایی که در قالب آن احکام فقهی بیان می شود، تردید می کند. این سبب گردیده که برخی این روایات را آرای فقهی فقهای چون مالک بن انس، سفیان بن عیینه، شافعی، ... بدانند که آن را در قالب روایت جهت پذیرش به پیامبر خدا (ص) نسبت داده اند (گلدزیهر، ۱۹۵۹م، ۳۰؛ ساخت، ۱۳۸۸ش، ۱۸).

آن چه سبب چنین برداشتی شده، گذشته از غرض ورزی مستشرقان، چند نکته است: نخست: آن که بیشتر این روایات، از زبان چند نفر راوی خاص، مانند: ابوهزیره، ابن عمر، عائشه، ابن عباس نقل می شود که اصطلاحاً مکثرین حدیث نامیده می شوند (ابوریه، ۱۹۹۳م، ۱۵) که اولاً: مدت مصاحبت ایشان با پیامبر (ص) به مراتب کمتر از صحابه ای چون امام علی (ع)، سلمان، ابوذر، مقداد، ابوبکر و عمر بن خطاب بوده است. ثانیاً: در این روایات در بسیاری موارد، سخن از موضوعاتی است که در زمان پیامبر اکرم (ص) مطرح نبوده است.

ثالثاً: متن بسیاری از این روایات به شکلی همسان، در کتب حدیثی شیعه در قالب حکمی که مسبوق به سابقه ای نبوده، از زبان امام صادق (ع) نقل شده است (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۱: ۱۳۷؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۷: ۲۴؛ حسینی، رضاداد، بشیرزاده، ۱۴۰۰ش، ۲۸۹-۳۲۰). توضیح آن که در صورت وجود روایت در سده نخست هجری، پرسش در روایت از حکمی که پیش از این در حدیث قرن نخست، بیان شده بود، وجهی ندارد. چون این پرسش، در روایات قرن دوم دیده می شود، نشانگر عدم اطلاع از حکم، در سده نخست هجری است.

این پژوهش به دنبال پاسخ گویی به این پرسش ها است که: نخست: چرا روایات فقهی همسان از نظر معنا، بین شیعه و اهل سنت، در منابع حدیثی اهل سنت، در قالب قصه های کوتاه نقل شده است؟ ثانیاً: منهج حدیثی محدثان، چه تأثیری در تغییر محتوای قصه ها، از اساطیر و اسرانیلیات، در سده نخست هجری، به محتوای روایات فقهی، در سده دوم هجری، داشته اند؟

فرضیه اصلی این پژوهش، این است که محدثان، در سده دوم هجری، برای بیان احکام فقهی از بیان قصه‌هایی بهره بردند که بر حکم فقهی مورد نظر دلالت داشت. دلالت قصه، بر حکم فقهی به این دلیل بوده است که قصه، در واقع بیان یک نمونه است. در واقع، بیان قصه‌ها از جهت بیان نمونه‌های قابل تعمیم است و ساختن قصه‌های فرضی، برای بیان فروع فقهی فرضی در نزد اصحاب رأی، شیوه معهود و شناخته شده‌ای بوده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۲۹ق، ۷؛ نیل علی، ۱۴۲۳ق، ۲۵۳-۲۷۲).

در این پژوهش از روش مطالعه تاریخی گزارشی و مطالعه اسناد و شواهد، برای شناخت قصاص و عملکرد دینی ایشان در سده دوم هجری بهره برده می‌شود و پس از مطالعه تطبیقی متون حدیث فقهی شیعه و اهل سنت، نمونه‌هایی از روایات مشترک انتخاب می‌گردد، سپس با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی و تحلیل عناصر داستان‌های کوتاه، برای تبیین عناصر روایات فقهی، که در قالب داستان کوتاه نقل شده است بهره برده می‌شود.

درباره قصاصون، کتاب‌های متعددی، مانند: «القصاصون و اثرهم الثقافی» از (عبدالستار حمودی) و در موضوع حدیث مشترک کتابی، با عنوان «حدیث مشترک فقهی» توسط «محمدحسن حکیم» نوشته شده است. همچنین درباره ریشه‌های تاریخی پیدایش حدیث مشترک، پژوهش‌هایی با عنوان «نقش جریان تاریخی تدلیس سندی در بازایابی روایات امام صادق (ع) از جوامع روایی اهل سنت از «حسینی، رضاداد، بشیرزاده»، سامان یافته است. نخستین بار «وائل حلاق»، در کتاب «تاریخ نظریات الفقہیہ فی الاسلام»، به مسأله نقل تراث فقهی در قالب داستان در حد یک گزاره اشاره کرده است، ولی تاکنون، پژوهشی درباره چگونگی پدیده نقل روایات فقهی مشترک در قالب داستان کوتاه، صورت نگرفته است.

۲. قصه و قصه‌گویان در قرن اول هجری

قصه از ریشه قصص، به معنای پی در پی آمدن و تتابع همراه با نظم که منتهی به نتیجه می‌گردد (حسن جبل، ۲۰۱۰م، ۱۷۸۸) و چون قصه‌گو به تسلسل زمانی حوادث توجه دارد. از واژه قصه، برای داستان استفاده می‌شود. قصه، از قدیمی‌ترین فنونی است که بشر آن را می‌شناسد و همواره برای بیان اساطیر، حکایات، امثال، خرافات، اندرزها، از قصه، استفاده می‌شده است (طعمه، ۲۰۱۴م، ۱۰). این واژه بارها در قرآن کریم به معنای دنبال کردن، بیان کردن و داستان به کار رفته است. مانند: «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیْهِ»

(قصص: ۱۱)؛ «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزَمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ» (نحل: ۱۱۸)؛ «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقَّصْنَا عَلَيْكَ» (هود: ۱۰۰).

در جزیره العرب و در عصر جاهلی، قصه گو، در کنار جادوگر و شاعر، یک رکن از ارکان سه گانه عناصر فرهنگی بوده است. ولی پس از ظهور اسلام، دو ضلع این مثلث ادبی، به قاری و محدث تغییر کرد (ابن جوزی، ۱۳۸۶ش، ۱۶). منابع تاریخی و حدیثی نشان می دهد، نخستین بار، عمر بن خطاب، به «تمیم داری» اجازه داد در مسجد النبی (ص) برای مردم قصه بگوید و تعداد روزهای قصه گوئی وی در زمان عثمان بن عفان افزایش یافت (ابن شبة، ۱۲۹۹ق، ۱: ۱۱). قصه گوئی، در سده نخست هجری، منصبی رسمی بود و تنها کسانی حق داشتند، برای مردم قصه بگویند که از طرف حکومت اموی، مورد تأیید بودند (حافظ عراقی، ۲۰۰۱م، ۶۹). روند تجلیل مقام قصه گو و ترویج قصه گوئی، در زمان حکومت بنی امیه، با قدرت ادامه یافت و تاریخ تا اواسط نیمه اول قرن دوم هجری، به ویژه در عراق و شام، شاهد جایگاه ویژه قصه گویان است. به نحوی که در برخی مناطق، مردم سخن «محمد بن سائب کلبی» قصه گورا، به راحتی می پذیرفتند، ولی اگر روایتی، از «امام صادق (ع)» نقل می شد، در آن خدشه می کردند و به راحتی آن را قبول نمی کردند (یعقوب، ۱۴۱۵ق، ۱۲۰).

در شناخت قصه گویان، در سده نخست هجری، باید به چند نکته تأثیرگذار در این پژوهش، توجه داشت:

نخست: آن که جریان تاریخی - فرهنگی داستان سرایی، در سده نخست هجری، در مقابل سنت نبوی و فقها بوده است (اصطهبانی، ۱۳۹۴ق، ۲: ۲۷۸) اگرچه به ندرت برخی از فقها، قصه هم می گفته اند و با این که قصه، خود نوعی روایت و حدیث بوده، لیکن قصه گویان، در زمره اصحاب رأی قرار داشته اند، نه اصحاب حدیث، افرادی چون وهب بن منبه، ابهریره، حسن بصری، ربیع بن عمر، ... (حمودی، ۲۰۱۰م، ۸۶). به عبارت دیگر فعالیت قصه گویان، حلقه تکمیلی اقدام عمر بن خطاب، در رفض حجیت سنت نبوی بوده است. زیرا این قصه ها، با نسبت های موهن، نظیر آنچه در اسرانیات، به انبیاء نسبت داده شده است، شایستگی و مشروعیت ایشان را برای بیان احکام شرعی و وظیفه عملی مسلمانان، نفی می کرد.

دوم: فعالیت هدفمند قصه گویان، در قرن اول هجری، سبب ورود خرافات، به تفاسیر و کتب حدیثی و به دنبال آن، پیدایش انگاره هایی چون سهو النبی (ص) (شرف الدین، ۱۳۸۹ش، ۱۰۱، ۱۲۷)، غیر وحیانی بودن نص قرآن کریم (عاملی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۱۳۵) مانند

افسانه گرانیق] و نهادینه شدن رویکرد سکولار، در اعتقادات و باورهای بخشی از متدینان به اسلام گشت.^۱

سوم: اگر چه محتوای قصه‌های داستان‌سرایان، هیچ‌گاه مورد تأیید محدثان نبوده، فعالیت صد ساله ایشان، دو ثمره قابل اعتنا برای محدثان، به همراه داشت: نخست: تربیت مخاطبان و نسلی که به راحتی محتوای قصه را با علم، به کذب بودن آن، می‌پذیرفتند و به صورت کلی قصه، در نزد ایشان پذیرفته بود (یعقوب، ۱۴۱۵ق، ۱۲۰). دوم: پیشرفت و مهارت فن قصه‌گویی در جامعه، به ویژه در خلق داستان‌های کوتاه (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۸۹ق، ۸: ۲۲)، به شکلی که با توجه به پیشینه تاریخی، ادبی و قصه‌گویی، محدثان در سده دوم هجری می‌توانستند، هر گزاره فقهی را در قالبی داستانی کوتاه بیان کنند (حلاق، ۲۰۰۷م، ۲۶) به شکلی که از جانب مخاطبی که به شنیدن قصه عادت کرده، قابل پذیرش باشد.

۳. بهره‌گیری از قصه‌گویی در قرن دوم هجری برای نقل به معنای احادیث مشترک فقهی

با تسلط سیاسی عباسیان، در ابتدای قرن دوم هجری بر جوامع اسلامی، منصب رسمی قصه‌گویان، نیز از مناصب درباری حذف شد و به تدریج با برداشته شدن مزایا و حمایت حکومتی از جریان داستان‌سرایی، به تدریج آن شکل از قصه‌گویی، در مساجد نیز رو به افول نهاد (میرحسینی، ۱۳۹۳ش، ۱۳۳-۱۶۵) و با فعالیت صادقین (ع) و افرادی چون مالک بن انس و شافعی در احیاء سنت نبوی، به تدریج، جریان اصحاب رأی، به عقب رانده و نگرش فقهی و سنت محور در جوامع اسلامی به ویژه در حجاز و عراق تقویت شد (جنیدی، ۱۱۱۹ق، ۷۰؛ عبدالمجید، ۱۹۷۹م، ۵۴). ولی آموزش فقه، به جامعه‌ای که یک قرن، به شنیدن قصه، عادت کرده و جان و روحش با قصه‌گویی انس داشت، کاری ساده نبود. چنانچه بخشی از جامعه اسلامی، به ویژه عراق، در برابر روایات فقهی مقاومت می‌کردند و به بهانه‌های مختلفی، از جمله بی‌سند بودن روایات، علم آور نبودن اخبار آحاد، در صحت این روایات مناقشه می‌کردند (منشاوی، ۱۳۹۱ق، ۵۴۳-۵۴۷). این چالش سبب گردید تا محدثان، راه‌کاری برای حل این معضل، در نظر بگیرند و آن بهره‌گیری، از داستان‌های کوتاه در نقل احادیث فقهی بود.

۱. نباید تصور شود اندیشه جدایی دین از سیاست، مربوط به عصر حاضر است، بررسی نگرش‌های کلامی و دینی ادیان بزرگ سابقه چند هزار ساله این اندیشه و به ویژه وجود این نگرش در میان فرقه فریسیان یهودی را نشان می‌دهد. رویکرد سکولار، به موضوعات حیات اجتماعی، با سیاست‌های دینی عمر بن خطاب و همکارانی چون کعب الاحبار، در بین مسلمانان در سده نخست هجری رواج یافت و در قرون بعدی نیز همواره، بخشی از جامعه اسلامی، حامی این نوع نگرش بوده و هیچ‌گاه به صورت کلی از بین نرفته است (کورانی، ۱۴۱۸ق، ۴۰۳؛ حنفی، بی‌تا، ۱۶۰).

به طور کلی، اطلاق واژه قصّه، به موضوعات مختلف، از جمله مسائل فقهی و حقوقی، به ویژه در میان اصحاب رأی، در سده دوم هجری امری، شائع بود؛ مانند:

- «ثُمَّ تَجِئْنَا الْفَتَاوَى فِي تِلْكَ الْقِصَصِ ... فَيَحْكُمُ بِمَا يَفْتَى بِهِ الْفُقَهَاءُ» (تنوخی، ۱۳۹۱ق، ۴: ۱۷۴)؛

- «فَقَصَّا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ لِلَّذِي أَعَادَ: أُوْتِيَتْ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ» (صنعانی، ۱۴۰۳ق، ۱: ۲۳۰؛ طبالسی، ۱۴۱۹ق، ۱: ۱۰۹) در این عبارت از نقل یک سؤال فقهی، یا ماجرای که مربوط به موضوعی فقهی بوده است، به قصّه گفتن، تعبیر شده است.

- «فَلَمَّا قَدَّمُوا عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ» (ابویوسف، بی تا، ۱۰۵)؛

- «رُؤِيَ عَنِ أَيُّوبَ عَنِ عِكْرَمَةَ فِي هَذِهِ الْقِصَّةِ: قَالَ قَدْ ذَهَبَتْ بِمَا وَلَعْتَ يَعْنِي الْكِلَابُ» (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ۱: ۲۹۳)؛

- «إِلَى شُرَيْحٍ، فَقَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ فَقَالَ الشُّرَيْحُ: لَا تَجُوزُ» (جوزجانی، ۱۴۰۳ق، ۱: ۱۶۲)؛

در کتب حدیثی شیعه نیز از موضوعات فقهی، تعبیر به قصّه شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵: ۳۶۳، ۱۷۳؛ ۶: ۲۹۰؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۷: ۴۲۱؛ ۹: ۲۳۶) گاه یک قصّه یا روایت، در بین شیعه و اهل سنت، با الفاظ مختلف نقل می شد که از آن تعبیر به حدیث مشترک یا «قصّه واحد» می شد. مانند: «... لِهَذَا تَرَى الْحَدِيثَ الْوَاحِدَ فِي الْقِصَّةِ الْوَاحِدَةِ مَرَوِيًّا عَلَى أَوْجِهٍ شَتَّى بِعِبَارَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ» (بغدادی، ۱۹۹۸م، ۱: ۳۰۶)۱. به طور کلی، در سده دوم هجری، مسأله عدم پذیرش روایات آحاد و بدون سند فقهی، یکی از مهم ترین معضلات محدثان است،^۲ محدثان و فقهای قرن دوم هجری، که هدفی جز احیاء سنت نبوی نداشتند (سخاوی، ۱۴۲۶ق، ۱: ۲۲۳)، روایاتی را که حدود یک قرن، مسلمانان از کتابت، نقل و آموزش آن باز مانده بودند، با شناخت دقیق از شرایط فکری و روحی مخاطبان خود و ضرورتی که در صورت غفلت، می توانست سبب گردد که به صورت کلی سنت نبوی از بین برود و فرصتی که برای حفظ این میراث به واسطه ضعف و اضمحلال حکومت اموی به وجود آمده بود، با استفاده از ابزار داستان کوتاه بازآفرینی و احیاء کردند.

۱. باید توجه داشت این عبارت قصّه واحد می تواند، دلالت بر حدیث مشترک بین شیعه و سنی هم داشته باشد.

۲. «إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ لَا يَرُضُونَ عَلَمَنَا» (ابن قتیبه، ۱۹۶۷م، ۲: ۱۵۰؛ ابن تمیم، ۱۴۰۴ق، ۳۳۵).

با توجه به وثاقت امام صادق (ع)^۱ و اطمینان اصحاب حدیث از صحت روایات او^۲ و هم به جهت وجود منبعی مکتوب به نام کتاب علی (ع)، که تنها مکتوب حدیثی باقی مانده از قرن اول هجری، به خط امام علی (ع) و املاء رسول الله (ص) در دست امام صادق (ع) بود (صفر، ۱۹۸۳م، ۱۴۲-۱۴۶؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۲۳۹)،^۳ متن این روایات، با اسناد و طرق معهود و شناخته شده در نزد راویان اهل سنت، به پیامبر (ص) و صحابه نسبت داده شده است^۴ و بخش زیادی از روایات فقهی را که از طریق جلسات درس فقه جعفری به دست آورده بودند، در کتب حدیثی خود ثبت و حفظ نمودند و سبب إحياء سنت نبوی شدند.

همین موضوع سبب گردید، تراث فقهی شیعه و اهل سنت، تراثی مشترک و به

۱. اوئقه احمدبن حنبل، ابن معین و ابوحاتم رازی، ابوحاتم در مورد امام صادق (ع) می‌گوید: او تقه‌ای که در مورد چنین کسی نباید پرسید (ابن‌ابی حاتم رازی، ۱۹۵۲م، ۲: ۴۷۸).

۲. ملاکی در نزد اصحاب حدیث متقدم، برای پذیرش روایت وجود داشت، وثوق به صدور روایت بود (خطیب، ۲۰۱۱م، ۲۹).

۳. نخستین کتابی که در حدیث و فقه اهل سنت، تدوین شد، کتاب موطأ مالک بن انس بود و هیچ کتاب حدیثی پیش از آن وجود نداشته است و همه اتفاق نظر دارند که کتاب صحیفه همام بن منبه، و صحیفه صادق بعد از این نوشته شده و از طریق روایت شفاهی و نه کتابت به دست رسیده است (کیلیدی، ۲۰۰۴م، ۸۸؛ علوانی، ۱۹۸۷م، ۱۱۷؛ ابو شهبه، ۱۴۰۶ق، ۵: رفعت فوزی، بی‌تا، ۶۶).

۴. خلاصه ادله‌ای که اثبات کننده اقتباس روایات فقهی اهل سنت، از روایات امام صادق (ع) است، افزون بر ادله یادشده، از جمله: مشکل مهم حلقه مشترک راویان، وجود اصطلاحات فقهی و حقوقی قرن دوم در روایات نبوی، سیاست جدی منع حکومتی از نقل روایات فقهی در سده نخست هجری و مبارزه با فقه و فقهاء و تصریح بر عدم وجود حلقات آموزش فقه در سده نخست هجری در منابع تاریخی و حدیثی، - چند دلیل مهم و غیر قابل انکار است که از جانب خود اهل سنت طرح شده و در مطالعات شیعی کمتر، بدان پرداخته شده است. وجود جریان تدلیس سندی و اتهام محدثان قرن دوم هجری به سرقت حدیث، از جانب اهل رأی در عراق است. سرقت حدیث به معنای نسبت روایت شیخی که در روایت تفرد دارد به شیخی دیگر است. در سده دوم هجری، تنها شیخی که ادعای تفرد در روایات می‌کرد. امام صادق (ع) بود، «إِنِّي أُحَدِّثُكُمْ بِأَحَادِيثٍ لَمْ يُحَدِّثْكُمْ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ» که خانه وی در همین مقطع زمانی به جهت نقل روایات وی با اسناد دیگر به دار السرقه نامیده شده است. در کتب رجال نام ۳۶۰۰ راوی از راویان اهل سنت ذکر شده است که در جلسات درس امام صادق (ع) حاضر می‌شدند، از جمله خود مالک بن انس، حدود بیست سال در نزد امام صادق (ع) تلمذ نمود، ولی تعداد روایات امام صادق (ع) در جوامع حدیثی اهل سنت با حذف روایات مکرر تنها حدود دویست روایت است. در حالی که برخی چون سفیان ثوری، طبق ادعای خودش، راوی بیست هزار روایت از امام صادق (ع) بوده است و گفته در باب مسجد کوفه هشتصد شیخ را درک کرده که می‌گفتند: حدیثی ابو اسحاق و منظورشان امام صادق (ع) بود. نصوص و قرآنی که نشان دهنده این حرکت بزرگ تاریخی یعنی احیاء سنت نبوی و تدلیس سندی است، آن قدر زیاد است که هر کس به این موضوع به تاریخ حدیث شیعه و اهل سنت نظر بیندازد، بی‌تردید این حقیقت یعنی نقل روایات فقهی امام صادق (ع) در قالب حدیث اهل سنت را درخواهد یافت (برای اطلاع بیشتر نک: حسینی، رضاداد، بشیرزاده، ۱۴۰۰ش، ۲۸۹-۳۲۰).

عبارت دیگر «قصّه واحده» به شمار آید (بلتاجی، ۲۰۰۴م، ۱: ۱۵۷). این اقدام اصحاب حدیث، در واقع نقل به معنای یک قصّه واحد بود که معنای واحد یک حکم فقهی با الفاظ مختلف نقل گردید. مقصود از نقل به معنا، آن است که راوی، معنای حدیث را با الفاظ خودش بیان کند (صبّاغ، ۱۹۷۷م، ۱۷۰) در سده اول هجری، اصحاب رأی، به ویژه حسن بصری، طرفداران اصلی جواز نقل به معنا به شمار می آمدند، به این معنا که هر حکمی را که مطابق رأی بود، می توانستند به پیامبر خدا (ص) نسبت دهند و یا می توانستند، روایات پیامبر خدا (ص) را بر مبنای رأی، نقل به معنا کنند. از نظر ایشان جمود بر الفاظ روایت لازم نبود (ابن حجر، ۱۴۱۴ق، ۳۶۴؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۵ق، ۲۲۰). ولی در قرن بعد، این طریقه نقل به معنا یعنی نسبت دادن حکم مطابق با رأی به پیامبر اکرم (ص)، در نزد محدثانی چون مالک بن انس و شافعی جائز نبود، ولی نقل معنای روایت نبوی، به شکلی که معنای روایت حفظ شود، امری اجماعی و مورد قبول محدثان به شمار می آمد. و باید توجه داشت، محدثان اهل سنت اذعان کرده اند که غالب روایات نقل به معنی شده است (قاسمی، ۱۳۳۲ق، ۲۳۰؛ جزائری، ۱۴۱۶ق، ۲: ۶۷۶).^۱ در قرن دوم و سوم هجری اصحاب رأی در بصره، اصحاب حدیث را به خاطر این عمل، یعنی اسناد روایات امام صادق (ع) به شیوخ اهل سنت، متهم به سرقت حدیث و تدلیس در اسناد می کردند (عبدالقادر، ۱۴۱۴ق، ۵۹؛ شم آبادی، ۱۴۰۰ص، ۹۳-۱۱۶)،^۲ لیکن پاسخ اصحاب حدیث در مورد این اشکال، استفاده از حکم جواز نقل به معنی بود که در نزد اصحاب رأی، امری پذیرفته و مجاز بود. مسأله نقل به معنی، امری مورد اتفاق بین جمهور علماء و مذاهب اربعه اهل سنت است. به این معنا که راوی می تواند روایت را با حفظ معنا، با الفاظی غیر از الفاظ روایت بیان کند (عتر، ۲۰۰۸م، ۸۲).^۳ سفیان ثوری می گوید: «اگر ما می خواستیم، برای شما روایات را نقل به الفاظ کنیم،

۱. «غالبُ الاحادیثُ مروی بالمعنی. قد تداوتها الاعاجمُ و المولون قبل تدوینها و فرزوها بما أدت الیه عباراتهم. فزادوا و نقصوا و قلموا و اخرّوا و بدلوا الفاظاً بالفاظ.»

۲. غالب راویانی که متهم به سرقت حدیث شده اند از جانب یحیی بن معین متهم به این نسبت شده اند و او نیز این نسبت را از استاد خود عبدالله بن مبارک مروزی، شاگرد ابوحنیفه در بصره نقل کرده است. اهل بصره که اهل رأی بودند و اخبار آحاد منقول توسط اصحاب حدیث را نمی پذیرفتند، به ایشان نسبت سرقت حدیث می دادند (ابن حبان، ۱۳۹۶ق، ۱: ۲۳۷؛ ابن عدی، ۱۴۱۸ق، ۳: ۴۸۲). سرقت حدیث به این معنا بود که راوی، روایتی را شیعنی در نقل آن تفرّد دارد به شیخ خودش نسبت دهد (ابن دقیق العید، ۲۰۱۹م، ۲۸۱) (و این امام صادق (ع) بود که در روایات فقهی ادعای تفرّد می کرد (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۶: ۲۵۷). «إِنِّي أَحَدُكُمْ بِأَحَادِيثٍ لَمْ يُحَدِّثْكُمْ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ».

۳. باید توجه داشت در این زمان، سند روایت بخشی از روایت بود و مسأله اسناد روایات و تفکیک مسائل آن از مسائل متن روایت مربوط به سده های بعد است.

تنها یک روایت برای نقل داشتیم»، [کنایه از موارد اندک] و یا در جای دیگر می‌گوید: «اگر من روایات را همان‌طور که شنیده بودم برای شما نقل می‌کردم، شما سخن مرا نمی‌پذیرفتید». و یا در جای دیگر چنین می‌گوید: «قسم به خدا که ما راهی جز نقل به معنای روایت نداشتیم». و کعب بن جراح می‌گوید: «اگر اجازه نقل به معنا وجود نداشت، مردم هلاک می‌شدند». [کنایه از نابودی دین] عمر بن مرة می‌گوید: ما نمی‌توانیم، روایت را همان‌طور که شنیده‌ایم برای شما نقل کنیم و برای جواز این عمل، به سیره عرب استناد می‌کردند که این خصلت قوم عرب بود که در الفاظ سخن، تغییر ایجاد کنند: «إِنَّا قَوْمٌ عَرَبٌ، نُورِدُ الْأَحَادِيثَ وَنُقَدِّمُ وَنُؤَخِّرُ». در روایتی دیگر به عائشه نسبت داده‌اند که او نسبت روایتی به شخص دیگر را در حالی که متن روایت تغییر نکند، جاز دانسته است^۱ (شایعی، ۱۹۹۸، م، ۲۷-۲۸).

همچنین، این عمل، به حکم امام صادق (ع) نیز عملی جاز بوده است.^۲ «محمد بن مسلم» از امام صادق (ع) پرسید: من از تو روایتی شنیدم، آیا می‌توانم به آن چیزی بیافزایم و یا از آن کم کنم؟ امام (ع) فرمود: اگر تو معانی را اراده کرده باشی، اشکالی ندارد.^۳ همچنین از ایشان نقل شده است: «دو مرد از کوفه به نزد من آمدند و برای نقل روایت بر من سخت گرفتند، بنابراین من روایت را برای ایشان با الفاظی دیگر نقل به معنا کردم» و یا دلیل این اقدام تاریخی-دینی، آن بود که حفظ احکام حلال و حرام، مصلحتی اهمّ از پابندی به الفاظی بود که چه در سند و چه در متن، سبب اکراه و عدم پذیرش روایت می‌گردید، بنابراین، «نقل به معنا» به عنوان یک منهج حدیثی رایج، در نزد محدثان قرن دوم و سوم هجری، مورد استفاده قرار گرفت. دلیلی که ایشان، برای جواز شرعی، بدان استناد می‌کردند؛ «نقل قصّه واحده، با الفاظ متفاوت در قرآن بود». زیرا در قرآن، یک داستان، با الفاظ مختلف نقل شده است و چون ایشان، هر حکم فقهی را یک قصّه می‌دانستند؛ به همین جهت نقل روایات فقهی

۱. «عَنْ عُرْوَةَ، قَالَتْ لِي عَائِشَةُ «يَا بُوَيْبِيُّ يَبْلَغُنِي إِنَّكَ تَكْتُبُ عَنِّي الْحَدِيثَ ثُمَّ تَعَوِّدُ فَنَكْتُبُهُ؟ قُلْتُ لَهَا إِسْمَعُ مِنْكَ عَلَى شَيْءٍ ثُمَّ أَعَوِّدُ فَاسْمَعُهُ عَلَيَّ غَيْرِهِ فَقَالَتْ هَلْ تَسْمَعُ فِي الْمَعْنَى خِلَافًا؟ قُلْتُ لَا قَالَتْ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ».

۲. امام صادق (ع) خود از عروة بن زبير، عطاء، نافع، ابن عمر، زهري، عائشه، ابوهريرة، ابن عباس، ... نقل روایت می‌کرد (قایماز ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۹: ۹۰).

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَأَزِيدُ وَأَنْقُصُ قَالَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۱) این جواز مربوط به سند حدیث نیز هست و تنها متن روایت را شامل نمی‌شود.

را با الفاظ مختلف و اصطلاحاً نقل به معنا جایز می‌دانستند.^۱ و نه تنها این امر را جایز می‌دانستند، بلکه بر لزوم و ارجحیت نقل به معنا، نسبت به نقل به الفاظ حدیث اصرار می‌ورزیدند،^۲ بنابراین مشهور بود که اگر ثقه‌ای، قصه‌ای را نقل کند و در زیادتى از آن منفرد باشد، حدیث وی پذیرفته می‌شد.^۳ بنابراین، راه‌کاری که محدثان، در قرن دوم و سوم هجری، برای حلّ این مشکل، در نظر گرفتند؛ استفاده از شیوه‌های معهود و شناخته شده در نزد مردم، برای آموزش فقه بود. استفاده از روش تحدیث «نقل به معنا» در قالب داستان‌های کوتاه، با درون مایه فقهی، راه‌کار هوشمندانه‌ای برای حفظ سنت نبوی بود که سبب بروز پدیده‌ای با عنوان حدیث مشترک فقهی گردید. زیرا همان گونه که پیش از این گفته شد، درون مایه بسیاری از روایات فقهی اهل سنت، در روایات امام صادق (ع) به چشم می‌خورد. مؤید این راه‌کار، در سخن امام صادق (ع)، نیز به چشم می‌خورد؛ «رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ، حَدَّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَ اسْتُرُّوا عَنْهُمْ مَا يَنْكُرُونَ» ایشان، از نقل حدیث، به شیوه‌ای که برای مردم، غیر قابل پذیرش باشد، نهی فرموده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۲۳).

احتمالاتی که با استناد به شواهد تاریخی می‌توان در تبیین این روایت مطرح نمود عبارتند از:
 نخست: استفاده از اسناد و طرّقی که در نزد اصحاب رأی شناخته شده و مقبول بود. مانند: استفاده از طریق ابن‌شهاب زهری (حسینی، رضاداد، بشیرزاده، ۱۴۰۰ش، ۲۸۹-۳۲۰).
 دوم: نسبت روایات به صحابه‌ای که در نزد ایشان مقبول بودند. مانند: ابوه‌ریره، ابن عمر، عائشه.^۴

۱. به این تعابیر توجه کنید: «و يرويه عن عروة بن الجعد بن هذه القصة أو معناها» (شافعی، ۱۳۷۰ق، ۲: ۱۵۹). «بلغنا عن الزهري في هذا المعنى إلا أن الذي حدث الزهري بهذه القصة لم يذكر له سجد السهو» (بيهقی، ۱۴۲۴ق، ۲: ۴۸۰).

۲. شافعی می‌گوید: «الذي يزيد في الحديث أولى بالحفظ من الذي لم يأت بالزيادة عندنا» (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۲: ۱۸۳) برخی گمان کرده‌اند مفهوم «یزید فی الحدیث» در مقایسه با روایتی است که شامل این زیادت نیست، در حالی که عبارت یزید فی الحدیث، یقدم و یؤخر، ... نشان‌گر آن است که در روایتی که نقل به معنا شده است، اضافه رخ داده که می‌تواند شامل ساختار داستان‌های کوتاه و شخصیت‌های آن باشد.

۳. «قال جويني: إذا روى طائفة من الأثبات، قصة، وإنفرد بها واحد منهم بنقل زيادة فيها» (بیکر، ۲۰۰۷م، ۴۷۸). محدثان، روایات مرسل امام صادق (ع) را به خاطر وثاقش از باب زیادت ثقه می‌پذیرفتند (دارقطنی، ۱۴۰۵ق، ۳: ۹۸؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۵ق، ۴۶۵).

۴. البته این جواز فقط برای روایان اهل سنت بوده است و نه روایان شیعه. روایان شیعه به نقل روایت از طریق سندی که از آن روایت را دریافت کرده‌اند امر شده‌اند. مانند: «قال أبو عبد الله (ع) إناكم و الكذب المفتري قيل له و ما الكذب المفتري قال أن يحدثك الرجل بالحديث فتتركة و ترويه عن الذي حدثك عنه». وجود روایاتی با اسناد و الفاظ صحیح در کتب حدیثی شیعه، می‌توانست ملاکی برای

سوم: استفاده از قالبی برای بیان احکام فقهی و سنت نبوی که در نزد ایشان مقبول و قابل پذیرش بود، یعنی قصّه‌های کوتاه.

پژوهش‌های تاریخ حدیث اهل سنت، نشان‌گر آن است که محدثان اهل سنت از هر سه راهبرد برای احیاء سنت نبوی بهره برده‌اند (حسینی، رضاداد، بشیرزاده، ۱۴۰۰ ش، ۲۸۹-۳۲۰).

بنابر آنچه گفته شد، نقش راویان و محدثان اهل سنت و خلاقیت ایشان در اخذ تراث فقهی جعفری و تبدیل آن به روایات قابل پذیرش برای آحاد جامعه اسلامی، جالب و تحسین برانگیز است. توجه به نیاز مخاطبان و فرهنگ دینی در سده پیشین سبب گردید؛ ایشان از قصّه‌های کوتاه، برای حفظ و انتقال تراث فقهی بهره گیرند و سنت نبوی متروک را احیاء کنند. بنابراین ما در مجموعه کتب فقهی اهل سنت، شاهد روایات مشترک قابل توجهی هستیم که در حدیث شیعه به صورت یک گزاره فقهی و در حدیث اهل سنت در قالب یک داستان کوتاه آمده است که شخصیت‌های این داستان‌ها، چهره‌های شناخته شده و مقبول، مانند: عائشه، ابوهریره و عبدالله بن عمر، سعدبن معاذ، ... در نزد اهل سنت است (شلبی، ۱۹۹۲ م، ۵۰؛ حلی، ۲۰۰۲، ۴۶۷؛ افغانی، ۱۹۴۷ م، ۲۵۴؛ زرکشی، ۲۰۰۴ م، ۴۷).

۴. نمونه داستان کوتاه فقهی

برای این که تبدیل ساختار روایات فقهی امام صادق (ع) به داستان کوتاه در بیان محدثان اهل سنت تبیین گردد، لازم است، نخست؛ مقایسه بین روایت فقهی شیعه و اهل سنت صورت گیرد که پس از اثبات اشتراک مفهومی، سپس عناصر داستانی، در روایت اهل سنت تبیین گردد؛ مثلاً در حدیث شیعه، در روایتی عبدالله بن سنان در مورد پاک بودن آب دریا [برای وضو] می‌پرسد، امام صادق (ع) می‌فرماید: بله! [آب دریا پاک است]^۲

صحت روایات منقول از جانب اهل سنت نیز باشد. چنانچه امروزه در فقه مقلان این روایات حائز شرایط اعتبار و طبق نظر برخی تواتر است. زیرا یک حکم فقهی هم از طرق اهل سنت و هم شیعه هم در دست است که روایت مشترک فقهی است و این صحت و اصالت حجم وسیعی از روایات فقهی را اثبات می‌کند و مشکلات سندی و متنی روایات فقهی اهل سنت را جبران می‌کند.

۱. درباره مالک بن انس و سایر اصحاب حدیث چنین گفته شده است: «وَأَمَّا مَالِكُ وَ أَصْحَابُهُ قَدْ عَلِمُوا مَا هُمْ (ابوحنیفه و اصحاب رأی) عَلَيْهِ وَ مَا يَعْتَدُونَهُ وَ كَانَ مَالِكُ لَهُ نَاحِيَةٌ مِنَ السُّلْطَانِ فَلَمْ يَكُونُوا يُعَارِضُونَهُمْ وَ كَانَ مَالِكٌ قَدْ سَمِعَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) لِكُونِهِ مَعَهُ فِي الْمَدِينَةِ فَاسْمِعَهُ وَ لَمْ يَكْسِرْ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمَّا أَعْرَضَ عَنْهُ» (قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۳ ق، ۱: ۹۵-۹۷).

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَاءِ الْبَحْرِ أَ طَهُورٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ».

راوی اهل سنت، این روایت را برای مقبول واقع شدن و احیاء سنت نبوی، برای مخاطبان اهل عراق، که روایات امام صادق (ع) را نمی پذیرند، از طرق مشایخ و راویان اصحاب رأی بیان می کند. او روایت را از طریق ابوهریره از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند، زیرا اهل عراق و شام در سده اول و دوم هجری، ابوهریره را بسیار دوست دارند و او در نزد ایشان به جهت قصه گویی و همسویی با حکومت اموی، شخصی بسیار محبوب بود (حلو، ۲۰۰۰م، ۱۲؛ شلبی، ۱۹۹۲م، ۵۰). همین مسأله سبب گردیده با وجود این که ابوهریره تنها دو سال آخر حیات پیامبر اکرم (ص) ایمان آورده، گوینده بیشترین روایات از پیامبر اکرم (ص) باشد (بوهندی، ۲۰۰۰م، ۲۱؛ ابوریه، ۱۹۹۳م، ۱۳۵). ابوهریره خود جزء اصحاب فتوا و رأی بوده است و به سنت نبوی اعتنایی نداشت (کسروی، ۱۹۹۵م، ۲۹-۴۹)، لیکن، در قرن دوم، جهت احیاء سنت نبوی، حجم وسیعی از روایات به او نسبت داده شد.

اصحاب حدیث، با مهارتی که در فن قصه گویی، از رهگذر تراث ادبی و دینی صد ساله قصاص، به دست آورده بودند و با توجه به ظرفیت قصه در انتقال مفاهیم (حسن نیا، ۱۳۹۹ش، ۹-۳۰) با مهارت، این روایت امام صادق (ع) را در قالب داستانی کوتاه که شخصیت های آن چهره های محبوب و مشهور، در بین مسلمانان هستند، بیان می کنند. که مردی از «بنی عبدالدار»، از «ابوهریره» شنید که روزی مردی از پیامبر اکرم (ص) پرسیده بود؛ «ما در دریا سوار کشتی می شویم و آب اندکی با خود حمل کرده ایم، اگر با آن آب وضوء بگیریم تشنه می شویم، آیا می شود با آب دریا وضوء گرفت؟» رسول اکرم (ص) فرمود: «آب دریا پاک است و ماهی مرده آن هم حلال است». محدث اهل سنت می داند؛ اگر روایت را به صورت یک گزاره فقہی، منسوب به امام صادق (ع) بیان کند، برای مردمی که به قصه شنیدن عادت دارند و امام صادق (ع) را نیز دوست ندارند، احتمالاً قابل پذیرش نیست. بنابراین حالتی از مردی را که به دریا رفته و آب اندکی با خود برداشته که اگر از آن وضوء بگیرد، تشنه می ماند، تصویر می کند، زیرا پیش از این تصویر قصه های فرضی، در نزد «اصحاب رأی» امری رایج بوده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۲۹ق، ۷؛ نبیل علی، ۱۴۲۳ق، ۲۵۳-۲۷۲). این قصه را می سازد؛ تا حکم طهارت آب دریا را برای وضوء بیان کند و در این داستان «ابوهریره» به عنوان

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُبَارَكِ، قِرَاءَةً عَنِ مَالِكٍ، عَنِ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ سَلَمَةَ، مِنْ آلِ الْأَزْرَقِ، أَنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ أَبِي بُرْدَةَ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ، سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: إِنَّا نَرْكَبُ الْبَحْرَ، وَنَحْمِلُ مَعَنَا الْقَلِيلَ مِنَ الْمَاءِ، فَإِنْ تَوَضَّأْنَا بِهِ عَطِشْنَا، أَفْتَوَضَّأُ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هُوَ الطَّهْوَرُ مَاءُهُ، الْحِلُّ مَيْتَتُهُ».

گوینده قصه حضور دارد که مردم به قصه‌های وی خو گرفته‌اند. بنابراین این روایت قابل پذیرش می‌شود، معنای روایت امام صادق (ع)، با الفاظی متفاوت طبق منهج حدیثی معتبر، نقل می‌شود و بدین ترتیب یک حکم متروک از سنت نبوی احیاء می‌شود. در این جا ده نمونه روایت فقهی مشترک که در قالب داستان کوتاه، در جوامع حدیثی فقهی اهل سنت، مطرح شده ذکر می‌شود، که ساختار داستانی آن با اندک دقت، قابل تشخیص است. در این نمونه‌ها، برخی عناصر داستانی شخصیت، گفتگو،^۱ صحنه،^۲ درون مایه،^۳ زاویه دید،^۴ به اختصار مشخص شده است، تا ساختار داستانی روایات مشترک فقهی، به سادگی در آن قابل تشخیص است.

نمونه اول				
نمونه شیعه		«حَدَّثَنَا الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع)؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَضَى بِالْيَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ الْوَاحِدِ»: رسول خدا (ص) بر سوگند و شهادت یک شاهد قضاوت می‌کرد.		
نمونه اهل سنت		«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى بِالْيَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ. قَالَ عُمَرُ: وَفِي الْأَمْوَالِ» (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۱۴۹) [جالب است درموطأ، مالک بن انس این روایت را از امام صادق (ع) نقل کرده است] [مالک بن انس، ۲۰۰۴م: ۴، ۱۰۴۴]: ابن عباس نوشت: پیامبر اکرم (ص) بر اساس سوگند و شاهد قضاوت می‌کرد و عمر نیز در اموال چنین می‌کرد.		
عناصر داستانی نمونه اهل سنت	شخصیت	صحنه	گفت‌وگو	درون مایه
	ابن عباس - عمر	مدینه	ندارد	(فقهی قضاوت)
زاویه دید	بیرونی			

- گفتگورا در لغت به معنای مکالمه و در اصطلاح، صحبت میان شخصیت‌های داستان تعریف کرده‌اند (داد، ۱۳۷۸، ۱۲۱).
- صحنه به محیطی اطلاق می‌شود که حوادث داستان در آن روی می‌دهد. این محیط شامل مکان و زمان می‌شود.
- درون مایه، همان مفهومی است که داستان به دنبال بیان آن است (لارنس، ۱۳۶۳، ۵۷).
- زاویه دید نمایش دهنده شیوه‌ای که نویسنده به وسیله آن مطالب داستان خود را به خواننده ارائه می‌دهد، زاویه دید به دو قسم بیرونی و درونی تقسیم می‌شود (همان، ۸۷).

نمونه دوم				
<p>نمونه شیعه</p> <p>«وَرَوَى الْحَلْبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: وَقَتُ الْجُمُعَةِ زَوَالُ الشَّمْسِ» (صدوق، ۱۴۱۳ق: ۱، ۴۱۶). از امام صادق (ع) روایت شده است اول وقت جمعه، وقت زوال خورشید (یعنی زمانی که خورشید از وسط آسمان به سمت مغرب برای غروب کردن مایل می شود).</p>				
<p>نمونه اهل سنت</p> <p>«مَالِكٌ، عَنْ عَمِّهِ أَبِي سُهَيْلِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ أَرَى طِنْفِسَةً لِعَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ، تُطْرَحُ إِلَى جِدَارِ الْمَسْجِدِ الْغُرَبِيِّ. فَإِذَا غَشِيَ الطِنْفِسَةَ كُلُّهَا ظِلُّ الْجِدَارِ، خَرَجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَصَلَّى الْجُمُعَةَ. قَالَ: ثُمَّ نَزَّجُ بَعْدَ صَلَاةِ الْجُمُعَةِ فَنَقِيلُ قَائِلَةَ الصُّحَاءِ» (مالک بن انس، ۲۰۰۴م: ۲، ۱۳). مالک بن انس می گوید: سجاده عقیل بن ابی طالب، روز جمعه، در کنار دیوار غربی مسجد انداخته شده بود، وقتی سایه دیوار بر روی سجاده افتاد، عمر بن خطاب، خارج شد و نماز جمعه را خواند، سپس از نماز جمعه برگشتیم و خواب قیلوله ظهر کردیم.</p>				
عناصر داستانی نمونه اهل سنت				
شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید
عقیل و عمر بن الخطاب	دیوار غربی مسجد النبی (ص)	ندارد	(فقهی) بیان وقت نماز جمعه	ابتدا بیرونی - انتها درونی
نمونه سوم				
<p>نمونه شیعه</p> <p>«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ الْيَتِيمَةَ فِي جِجَرَ الرَّجُلِ لَا يُزَوِّجُهَا إِلَّا بِرِضَاهَا» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵، ۳۹۳). امام صادق (ع) فرمود: دختر یتیمی را که در دامن مردی رشد کرده است، نمی توان بدون رضایتش به عقد کسی در آورد.</p>				
<p>نمونه اهل سنت</p> <p>«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: الْيَتِيمَةُ تَسْتَأْمِرُ فِي نَفْسِهَا، فَإِنْ سَكَتَتْ فَهِيَ إِذْنُهَا، وَإِنْ أَبَتْ، فَلَا جَوَازَ عَلَيْهَا» (ابن وهب، ۱۴۲۵ق، ۱۳۷) ابوهریره می گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: باید از دختر یتیم، در مورد ازدواجش پرسید، اگر سکوت کرد، رضایت دارد و اگر رویگرداند، اجازه نداده است.</p>				

عناصر	شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید
داستانی نمونه اهل سنت	ابوهریره	زمان حیات رسول اکرم (ص)	دارد	(فقهی، لزوم رضایت دختر یتیم بر ازدواج)	درونی
نمونه چهارم					
نمونه شیعه	«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنِ لُحُومِ الْأَضَاجِي بَعْدَ ثَلَاثِ نُهُمْ أُذُنَ فِيهَا وَقَالَ كُلُوا مِنْ لُحُومِ الْأَضَاجِي بَعْدَ ثَلَاثٍ وَادَّخِرُوا» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۴، ۵۰۱). امام صادق (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) ما را از ذخیره گوشت قربانی برای بیش از سه روز نهی می‌کرد، ولی بعد فرمود: می‌توانید برای بیش از سه روز ذخیره کنید و در روایت دیگر می‌فرماید: نهی مربوط به دوران فقر مسلمانان بود.				
نمونه اهل سنت	«عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: سَأَلْتَاهَا، أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نَهَى أَنْ تُؤْكَلَ لُحُومُ الْأَضَاجِي بَعْدَ ثَلَاثٍ؟ فَقَالَتْ: « مَا قَالَهُ إِلَّا فِي عَامِ جَاعِ النَّاسِ فِيهِ، فَأَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ الْفَقِيرَ ...» (ابن حنبل، ۱۴۲۱ق: ۴۱، ۴۳۱). از عائشه پرسیدیم: آیا رسول خدا (ص) از خوردن گوشت قربانی در حج بعد از سه روز نهی فرمود؟ او گفت: این نبود جز در سالی که مردم در آن گرسنه بودند و می‌خواست که غنی فقیر را طعام دهد.				
عناصر	شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید
داستانی نمونه اهل سنت	عائشه	جلسه درس عائشه [مسجدالنبی (ص)]	دارد (جلسه آموزش احکام)	(فقهی (حلال بودن ذخیره کردن گوشت بیش از سه روز)	درونی
نمونه پنجم					
نمونه شیعه	«أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ أَبَاهُ (ع) حَدَّثَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَعْطَى خَيْبَرَ بِالنِّصْفِ أَرْضَهَا وَنَخْلَهَا... فَقَالَ لَهُمْ إِمَّا أَنْ تَأْخُذُوهُ وَتَعْطُونِي نِصْفَ الثَّمَنِ وَإِمَّا أَنْ أُعْطِيَكُمْ نِصْفَ الثَّمَنِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵، ۲۶۶). از امام صادق (ع) که پیامبر اکرم (ص) به اهل خیبر نصف زمین و نخل را دارد بود و ... می‌گفت: یا شما زمین را بگیرید و نصف ثمن را بدهید و یا من زمین را می‌گیرم و نصف ثمن را به شما می‌دهم.				

<p>«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِيَهُودِ خَيْبَرَ، يَوْمَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ: «أَفْرُكُم مَّا أَفْرَكُمَا لِلَّهِ، عَلَيَّ أَنْ التَّمَرَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (مالك بن أنس، ۲۰۰۴م: ۴، ۱۰۱۵). رسول اکرم (ص) در روز فتح خیبر به یهودیان خیبر فرمود: از شما اقرار می گیرم، که میوه بین ما و شما تقسیم شود.</p>					
نمونه اهل سنت					
عناصر داستانی نمونه اهل سنت	شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید
	سعید بن مسیب	سال های حضور پیامبر در مدینه و در جوار یهودیان خیبر	دارد	فقهی (اباحه قرارداد مساقات)	بیرونی
نمونه ششم					
<p>«عَنْ جَعْفَرِ عَنِ آيَاتِهِ (ع) قَالَ: يُورِثُ الصَّبِيَّ وَيُصَلِّي عَلَيْهِ إِذَا سَقَطَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَاسْتَهَلَ صَارِحًا وَإِذَا لَمْ يَسْتَهَلَّ صَارِحًا لَمْ يُورِثْ وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ». امام صادق (ع) از طریق پدرانش فرمود: کودک ارث می برد، و اگر بمیرد بر آن نماز خوانده می شود و جنین اگر از شکم مادر بیرون آید و گریه کند، همان حکم را دارد ولی اگر گریه نکند، نه ارث می برد و نه نماز بر وی لازم است خوانده شود (عاملی، ۱۴۰۹ق: ۳: ۹۷).</p>					
نمونه اهل سنت					
<p>«قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: «يُصَلِّي عَلَى كُلِّ مَوْلُودٍ مُتَوَفَّى، ... إِذَا اسْتَهَلَ صَارِحًا صَلَّي عَلَيْهِ، وَلَا يُصَلِّي عَلَى مَنْ لَا يَسْتَهَلُّ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ سَقَطَ». ابن شهاب زهري گفت: بر هر مولود متوفی نماز خوانده می شود، اگر از شکم مادر بیرون آید و گریه کند، بر وی نماز خوانده می شود ولی اگر گریه نکند، نماز بر وی لازم نیست، زیرا او سقط شده است.</p>					
عناصر داستانی نمونه اهل سنت					
شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید	
ابن شهاب زهري (خادم محبوب دربار اموی) روایت مقطوع و معتبر در نزد اهل سنت	سده دوم هجری	ندارد	فقهی (نماز بر صبی میت)	بیرونی	

نمونه هفتم					
نمونه شیعه		«عن أبی عبد اللہ ع قال: لا بأس بالسلم [السلف] فی المتاع إذا وصفت الطول و العرض» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵، ۱۹۸). بیع سلف هنگامی که وصف متاع و زمان آن [در روایتی دیگر] مشخص باشد ایرادی ندارد.			
نمونه اهل سنت		«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يَسْلِفُونَ فِي الثَّمَارِ السَّنَتَيْنِ، وَالثَّلَاثِ سِنِينَ، فَقَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ سَلَفَ بِثَمَرِهِ فَبِكَيْلٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» (صنعانی، ۱۴۰۳ق: ۸، ۵). ابن عباس نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به مدینه رفت، ایشان، میوه‌هایشان را برای دو سال پیش فروش می‌کردند، پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس، میوه‌هایش را با وزن و زمان مشخص پیش فروش کند اشکالی ندارد.			
عناصر داستانی نمونه اهل سنت		شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه
		ابن عباس	شهر مدینه سال‌های پس از هجرت	دارد (خطابه)	فقهی (جواز بیع سلفی)
نمونه هشتم					
نمونه شیعه		«عن أبی عبد اللہ ع قال: العمد الذی یضرب بالسلاح أو العصا لا یقلع عنه حتی یقتل و الخطأ الذی لا یتعمده» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۷، ۲۸۰). در روایت امام صادق (ع) آمده که فرمود: در قتل خطایی، اگر کسی با عصا یا شلاق یا سنگ کشته شود، قتل شبه عمد به شمار می‌آید.			
نمونه اهل سنت		«عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، فَقَامَ عَلَى دَرَجِ الْكُعبَةِ فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ ... أَلَا إِنَّ قَتِيلَ الْعَمْدِ الْخَطَا بِالسُّوْطِ أَوْ الْعَصَا فِيهِ الدِّبَةُ مُعْلَظَةٌ» (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹ق: ۵، ۳۴۵) از ابن عمر نقل شد که پیامبر اکرم (ص) در روز فتح مکه در کنار کعبه ایستاد و خطبه خواند: سپاس خدای را ... همانا کشته شده خطاء با شلاق و یا عصا عمد است و دیه سنگینی است.			
عناصر داستانی نمونه اهل سنت		شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه
		ابن عمر	دوران فتح مکه، کنار کعبه	خطابه	فقهی (قتل شبه عمد بودن قتل با عصا)

نمونه نهم														
<p>نمونه شیعه</p> <p>«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: يُحْرَمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يُحْرِمُ مِنَ النَّسَبِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵، ۴۳۷). امام صادق (ع) فرمود: محرمیتی که به واسطه نسب ایجاد می شود به واسطه رضاع هم ایجاد می شود.</p>														
<p>نمونه اهل سنت</p> <p>«عن عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَتْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عِنْدَهَا، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرَأَيْتَ إِنْ لَعِمَ حَفْصَةَ مِنَ الرِّضَاعَةِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ كَانَ فُلَانٌ حَيًّا، لَعِمَّهَا مِنَ الرِّضَاعَةِ، يَدْخُلُ عَلَيَّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ، إِنْ الرِّضَاعَةُ تُحْرِمُ مَا تُحْرِمُ الْوِلَادَةُ» (بخاری، ۱۴۲۲ق: ۷، ۹). از عمرة دختر عبدالرحمن روایت شده که عائشه همسر پیامبر (ص) به وی خبر داد: که روزی پیامبر اکرم (ص) در نزد وی بود که صدای مردی را در خانه حفصه شنید که استیذان می کند: عائشه گفت: این مرد از تو برای ورود به خانه ات اذن می طلبد: پیامبر (ص) فرمود: میشناسمش، فلانی است، از عموی رضاعی حفصه است گفتم اگر او زنده بود، محرم بود: پیامبر (ص) فرمود: بله، شیرخوارگی، محرمیت نسبی ایجاد می کند.</p>														
<p>عناصر داستانی نمونه اهل سنت</p> <table border="1"> <thead> <tr> <th>شخصیت</th> <th>صحنه</th> <th>گفت و گو</th> <th>درون مایه</th> <th>زاویه دید</th> </tr> </thead> <tbody> <tr> <td>عائشه، حفصه</td> <td>خانه پیامبر اکرم (ص) دوران مدینه</td> <td>خصوصی بین عائشه و پیامبر (ص)</td> <td>فقهی (رضاع)</td> <td>درونی - بیرونی</td> </tr> </tbody> </table>					شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید	عائشه، حفصه	خانه پیامبر اکرم (ص) دوران مدینه	خصوصی بین عائشه و پیامبر (ص)	فقهی (رضاع)	درونی - بیرونی
شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید										
عائشه، حفصه	خانه پیامبر اکرم (ص) دوران مدینه	خصوصی بین عائشه و پیامبر (ص)	فقهی (رضاع)	درونی - بیرونی										
نمونه دهم														
<p>نمونه شیعه</p> <p>«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ حَطَبَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ فِي حَظِيَّتِهِ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱، ۴۰۷). از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: پیامبر اکرم (ص) در خطبه، فرمود: هر مسکری حرام است.</p>														

«عَنْ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ»» (شافعی، ۱۴۱۰ق: ۱، ۲۸۱). از عائشه همسر پیامبر اکرم (ص) نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: هر نوشیدنی مست کننده‌ای حرام است.					
عناصر داستانی نمونه اهل سنت	شخصیت	صحنه	گفت و گو	درون مایه	زاویه دید
	عائشه	مدینه دوران پس از هجرت	خطبه	فقهی (حرمت مسکرات)	بیرونی

دقت در متون روایی نمونه‌های بیان شده، در جوامع حدیثی اهل سنت و مقایسه آن با روایات شیعه، نشان‌گر ساختار داستانی روایات منتقله از امام صادق (ع)، به منابع حدیثی اهل سنت است. داستان‌هایی که یا مربوط به خاطره‌های مشهور و شناخته شده از سیره نبوی در فضای مدینه و مکه است. مانند: هجرت به مدینه، ارتباط مردم مدینه با یهودیان اطراف، جنگ‌ها، یا راوی آن شخصیت‌های محبوب و شناخته شده، در قرن اول هجری است. مانند: ابوهریره، ابن عمر، عائشه، ...

۵. نتیجه‌گیری

۱- بررسی علمی روایات فقهی اهل سنت، نشان می‌دهد؛ این روایات، از جهت سند و متن، دارای اشکالات متعددی، مانند: تفرد سندی، قطع، ارسال، ... است. بخش عمده‌ای از این روایات، در قالب داستان‌هایی بیان شده است که شخصیت‌های آن نمی‌توانند، ناقل این حجم از روایات فقهی و سنت نبوی باشند، مهم‌ترین دلیل آن است که این افراد، بنا بر مستندات تاریخی و حدیثی، حجّیتی برای قول پیامبر خدا (ص) قائل نبودند و از زمره کسانی بودند که در سده نخست هجری بر مبنای «رای»، فتوا می‌دادند.

۲- مطالعه شرح حال قصه‌گویان یهودی و ارتباط ایشان، با سیاست حاکم، نشان‌گر همراهی این گروه، برای تکمیل پروژه‌رفض حجّیت سنت نبوی، در سده نخست هجری است.

۳- جستجو برای اثبات اصالت روایات فقهی اهل سنت و یافتن مصدري قابل اعتماد، برای این روایات، ما را به روایات مشترک فقهی بین شیعه و اهل سنت می‌رساند، روایاتی که با الفاظ همسان یا ناهمسان یک «معنای واحد» را بیان می‌کند. ولی مقایسه این روایات، نشان‌گر تغییر مهم، در ساختار و اسلوب این روایات است. یعنی روایات منقول از امام صادق (ع)، در جوامع حدیثی اهل سنت، شکل داستان‌های

کوتاهی را، به خود می‌گیرد که همان معنا را، در قالب یک قصه، بیان می‌کند. این موضوع ما را به مسأله نقل به معنا و شناخت ماهیت این فرایند، در قرن دوم و سوم هجری در بین محدثان اهل سنت سوق می‌دهد. این که محدثان اهل سنت، با توجه به رویگردانی جامعه عراق و شام از اهل بیت (ع)، به ویژه امام صادق (ع)، با توجه به ضرورت انکارناپذیر احیاء سنت نبوی، ناچار سعی کردند با روش نقل به معنا، یعنی تغییر الفاظ حدیث، اضافه کردن و کم کردن، تقدیم و تأخیر جملات، ... روایاتی قابل پذیرش برای جامعه عراق و شام، بازآفرینی کنند.

۴- ایشان با استفاده از تراث ادبی قصه‌گویی باقی مانده از قرن اول هجری و با توجه به مخاطبی که عادت به شنیدن قصه، داشت و همیشه قصه‌ها را صرف نظر از صدق و کذب آن می‌پذیرفت، تلاش کردند، احکام فقهی را در قالب قصه‌هایی بیان کنند که برای ایشان شنیدنی و قابل پذیرش باشد.

۵- ایشان داستان‌های کوتاهی را ساختند که شخصیت اصلی ایشان، راویان محبوب در نزد جامعه اسلامی تربیت یافته در حکومت اموی بود. افرادی چون، ابوهیره، عائشه، ابن عمر، ...، و از این طریق، جامعه را به استماع و عمل به احکام فقهی ترغیب کردند. ۶- این اقدام هوشمندانه، در درجه اول سبب حفظ سنت نبوی از نابودی و در درجه دوم سبب احیاء اندیشه متروک حجیت سنت نبوی در بین مسلمانان گردید و سبب شد، همه فرق جامعه اسلامی به سنت نبوی بازگشته و آن را سرلوحه عمل خود قرار دهند.

منابع

- آقابزرگ طهرانی، محمد محسن، الذریعة، بیروت، دارالاضواء، ۱۳۸۹ق.
- ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد، الجرح و التعديل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۲م.
- ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد، المصنف، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۰۹ق.
- ابن ادریس حلی، محمد بن احمد، اجوبه مسائل و رسائل، عراق، عتبة علویه، ۱۴۲۹ق.
- ابن تمیم، محمد بن احمد، المحن، ریاض، دارالعلوم، ۱۴۰۴ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، قصه و قصه‌گویی، ترجمه محبتی، تهران، چشمه، ۱۳۸۶ش.
- ابن حبان، محمد بن حبان، المجروحین، مکه، دار الباز، ۱۳۹۶ق.
- ابن حجر، احمد بن علی، النکت علی کتاب ابن الصلاح، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
- ابن حنبل، احمد بن حنبل، مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۱ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ۱۳۸۵ق.
- ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- ابن شبة، عمر بن شبة، تاریخ المدینة، جده، سید حبیب محمود احمد، ۱۲۹۹ش.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، جامع بیان العلم و فضله، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۰م.
- ابن عدی، احمد بن علی، الكامل، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.

- ابن قتیبه دینوری، محمد بن مسلم، الامامة و السياسة، قاهره، سجل العرب، ۱۹۶۷م.
 ابن وهب، عبدالله بن وهب، الجامع، بيروت، دارالوفاء، ۱۴۲۵ق.
 ابوریه، محمود، شیخ المضیرة ابوهریره، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۹۹۳م.
 ابوشهبه، محمد بن سویلم، دفاع عن السنه و رد شبهة المستشرقین، قاهره، مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۴۰۶ق.
 ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، الآثار، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
 اصطهبانی، احمد بن عبدالله، اضاء علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۹۴.
 افغانی، سعید، عائشه و السياسة، قاهره، لجنة التألیف و النشر، ۱۹۴۷م.
 بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، دمشق، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
 بغدادی، عبدالقادر، خزنة الادب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۸م.
 بلتاجی، آ. د، مناهج التشریع الاسلامی فی القرن الثانی، قاهره، دارالسلام، ۲۰۰۴م.
 بوهندی، مصطفی، اکثر ابوهریره دراسة تحلیلیه نقدیة، قم، دارالغدیر، ۲۰۰۰م.
 بیکر، نورالله شوکت، زیادة الثقات و موقف المحدثین و الفقهاء منه، بیروت، دار ابن حزم، ۲۰۰۷م.
 بیهقی، احمد بن حسن، السنن الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
 تنوخی، حسن بن علی، نشوار المحاضرہ، بی جا، بی نا، ۱۳۹۱ق.
 جزائری، طاهر بن صالح، توجیه النظر الی اصول الاثر، حلب، مکتبه المطبوعات الاسلامیة، ۱۴۱۶ق.
 جندی، عبدالحلیم، الامام الشافعی ناصر السنه و رافع الاصول، قاهره، کورنیش، ۱۱۱۹م.
 جوزجانی، سعید بن منصور، سنن، هند، دارالسلفیة، ۱۴۰۳ق.
 حافظ عراقی، عبدالرحیم بن عبدالحسین، الباعث علی الخلاص من حوادث القصاص، بیروت، دار وراق، ۲۰۰۱م.
 حسن جبل، محمد حسن، معجم الاشتقاقی المؤصل لالفاظ قرآن کریم، قاهره، مکتبه الآداب، ۲۰۱۰م.
 حسن نیا، علی، خاتمی، محسن، «ارزیابی دیدگاه رونالد بارکلی در مشابتهت سنجی ریخت شناسی قصه‌های پریان»، مطالعات فهم حدیث، ۱۳۹۹ش، صص ۹-۳۰.
 حسینی، بی بی زینب، رضاداد، علیه، بشیرزاده، صادق، نقش جریان تاریخی تدلیس سندی در باز یابی روایات امام صادق (ع) از جوامع حدیثی اهل سنت، مطالعات قرآن و حدیث، ۱۴۰۰ش، ش ۲ پیاپی ۲۸، صص ۲۸۹-۳۲۰.
 حکیم، محمد حسن، حدیث فقهی مشترک، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۶ش.
 حلاق، وائل، تاریخ نظریات الفقهیة فی الاسلام (مقدمه فی اصول الفقه)، بیروت، دار المدار الاسلامی، ۲۰۰۷م.
 حلو، سید محمد علی، ابوهریره قادم من المجهول، قم، دارالغدیر، ۲۰۰۰م.
 حلّی، باسم، عبدالله بن عمر، بیروت، دار الاثر، ۲۰۰۲م.
 حمودی، عبدالستار، القصاصون و اثرهم الثقافی فی عصر صدر الاسلام و الدولة الامویة، بغداد، عراق، ۲۰۱۰م.
 حنفی، عبدالنعم، موسوعه الفلاسفه و متصوفه الیهودیة، مدبولی، قاهره، بی تا.
 خریف، خالد بن حمد، الفتوی بغیر علم و اثرها فی الأمة، ریاض، مکتبه الرشد، ۲۰۰۸م.
 خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایة فی علم الروایة، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۵ق.
 خطیب، معتز، رد الحدیث من جهة المتن و مناهج المحدثین، بیروت، الشبكة العربیة للابحاث، ۲۰۱۱م.
 داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید، ۱۳۷۸ش.
 دارقطنی، علی بن عمر، علل دارقطنی، ریاض، دارالطیبه، ۱۴۰۵ق.
 ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
 رفعت فوزی، عبدالمطلب، توثیق السنه فی القرن الثانی من الهجرة، قاهره، مکتبه الخانجی، بی تا.
 زرکشی، بدرالدین، الاجابة لایراد ماستدرکه عائشه، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۲۰۰۴م.

- سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، التحفة الباطنية في تاريخ المدينة المنورة، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۶ق.
- شاخت، یوزف، مقدمه بر حقوق اسلامی، ترجمه مرادی، تهران، دادگستر، ۱۳۸۸ش.
- شافعی، محمد بن ادريس، الأم، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۰ق.
- شافعی، محمد بن ادريس، مسند الامام الشافعی، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۳۷۰ق.
- شایجی، عبدالرزاق بن خلیفه، مناهج المحدثین فی روایة الحدیث بالمعنی، بيروت، دار ابن حزم، ۱۹۹۸م.
- شرف الدین، عبدالحسین، ابوهریره، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۳۸۹ش.
- شلبی، محمود، حیات ابن عمر، بيروت، الدجيل، ۱۹۹۲م.
- شم آبادی، مرضیه، حسینی، بی بی زینب، رضاداد، علیه، تاریخ گذاری روایات اختفاء سرّ و نقش غلات در آن، مطالعات فهم حدیث، ۱۴۰۰ش، دوره ۷، شماره ۲ (۱۴)، صص ۹۳-۱۱۶.
- صباغ محمد، محمد بن لطفی، الحدیث النبوی، بيروت، مکتب الاسلامی، ۱۹۷۷م.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۹۸۳م.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، بيروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
- طعمه، انطون، سیمیا الفصه العربیه، بيروت، دارالنهضة العربیه، ۲۰۱۴م.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- طیالسی، سلیمان بن داود، المسند، مصر، دارالهجرة، ۱۴۱۹ق.
- عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، بيروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ق.
- عاملی، محمد بن حسن، التحصیل الی وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- عبد القادر، موفق بن عبد الله، توثیق النصوص و ضیظها عند المحدثین، مکه، المکتبه المکیه، ۱۴۱۴ق.
- عبدالمجید، محمود، الاتجاهات الفقہیه عند اصحاب الحدیث، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۹۷۹م.
- عتر، نورالدین، مناهج المحدثین العامه، دمشق، مطبعة الدمشقیه، ۲۰۰۸م.
- علوانی، طه جابر، ادب الاختلاف فی الاسلام، ویرجینیا، المعهد العالمی للاسلام، ۱۹۸۷م.
- قاسمی، محمد جلال الدین، قواعد التحذیر، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۳۳۲ق.
- قاضی نعمان مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۳ش.
- قایماز ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ تدمری، بيروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
- کسروی، سید حسن، اصحاب الفتیاء من الصحابة و التابعین، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۹۹۵م.
- کورانی عاملی، علی، تدوین القرآن، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۸ق.
- کیلکیدی، خلیل، اثاره الفوائد المجموعه، مدینه منوره، مکتبه الاعلام، ۲۰۰۴م.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالكتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- گلدزیهر، ایگناس، العقیده و الشریعه، مصر، دارالكتب الحدیث، ۱۹۵۹م.
- لارنس، پراین، تأملی دیگر در باب داستان، ترجمه محسن سلیمانی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳ش.
- مالک بن انس، الموطأ، أبو ضبی، مؤسسه بن زاید سلمان، ۲۰۰۴م.
- مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکرمال، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق.
- ملاح، حسین محمد، الفتوی و نشأتها و تطورها اصولها و تطبیقاتها، بيروت، مکتبه العربیه، ۲۰۰۹م.
- منشأوی، عیود، «الامام ابوحنیفه و عنایته بالحدیث»، قاهره، الازهر، ۱۳۹۱ش، ش ۶، صص ۵۴۳-۵۴۷.
- میرحسینی، یحیی، کارکرد اجتماعی حرفه ای قصص در سده نخستین اسلامی، مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، ۱۳۹۳ش، ش ۵۶، صص ۱۳۳-۱۵۶.
- نبیل علی، صالح، المذاهب الاسلامیه الخمسه، رساله التقریب، ۱۴۲۳ق، ش ۳۳، صص ۲۵۳-۲۷۲.
- نسائی، احمد بن علی، السنن الکبری، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۱ق.
- یعقوب، احمد حسین، الخطط السياسیه لتوحید الامه، لندن، دارالفجر، ۱۴۱۵ق.